

## سازماندهی: بخش سوم

دربهای خروجی بسته. عضویت مادام العمر. جدانشدگان خانیننی هستند که مستحق مرگ میباشند.

عضویت در فرقه های مخرب و بطور کلی تمام فرقه ها گرچه شاید هیچگاه صریحاً گفته نشود، اما مادام العمر است، در نتیجه هیچ راهی برای خروج نیست مگر فرار از فرقه و یا به دلایلی بنا به خواست و اراده رهبر فرقه، مثل زمانی که وی احساس کند وجود عضوی بیفایده است و یا هزینه تشکیلاتی و مالی نگهداری فرد مربوطه بیش از منافی است که ممکن است حضور وی در فرقه داشته باشد؛ برای مثال در مورد چنین افرادی گفته می شود: فرد بیمار روانیست، نافرمان است، تماماً ضرر است و مزاحم کار بقیه افراد در گروه است. بنابراین درب خروجی تمام فرقه ها بسته است و کسانی که جرات و شهامت فرار را داشته باشند القابی چون «خانن» و «مزدور دشمن» نصیبشان میشود و رسماً و یا بطور غیر رسمی، عملاً و یا در حرف محکوم به مرگ میشوند. استیون حسن در کتاب «مبارزه با کنترل فکری فرقه ها» چنین توضیح میدهد: "در فرقه های مخرب هیچگاه یک دلیل موجه برای خروج از فرقه وجود ندارد. درست در نقطه مقابل سازمان های غیر فرقه ای که اینرا حق اعضا میدانند که هر گاه که خواستند گروه را ترک نمایند، گروه هائی که فکر را کنترل میکنند، اینرا به اعضا خیلی روشن میفهمانند که هیچ دلیل قانونی برای ترک فرقه ندارند. به اعضا فهمانده میشود که تنها دلیل برای ترک گروه، ضعف، دیوانگی، هوس و شهوت، شستشوی مغزی (توسط کسانی که به فرد میخوانند کمک کنند که فرقه را ترک کند)، غرور و خودخواهی، گناه و ... است. اعضا بطور کامل شستشوی مغزی میشوند که باور کنند که اگر فرقه را ترک کنند، عمل آنها یک نتیجه وحشتناک در پی خواهد داشت، اتفاق بدی برای خود و یا خانواده آنها و یا بشریت رخ خواهد داد. به آنها وسیله ای و یا شعوری که بتوانند اثبات چنین نظریه ای را خودشان بفهمند داده نمیشود. آنها در یک زندان روانی برای همیشه زندانی میشوند."<sup>ii</sup>

در بسیاری از فرقه های تندرو، و یا مخرب، شامل فرقه های تروریستی، عضویت اعضا تنها با مرگ خود آنها و یا رهبر فرقه و یا خود فرقه به پایان میرسد، گرچه بسیاری از رهبران فرقه مثل دیوید کوروش و جیم جونز و ... در پایان کار خویش ترجیح میدهند که بقیه اعضا را هم در مرگ همراه خویش سازند تا آنها را رها کنند که یک زندگی عادی و غیر فرقه ای را آغاز نمایند.

در فرقه "ال قاعده، از تمام اعضا خواسته میشود که یک قرارداد را امضا نمایند که آنها تمام زندگی خود را وقف اجرای اراده خدا و اطاعت از او کرده اند. ال فاند یکی از اعضا اولیه القاعده چنین قراردادی را امضا نمود. سپس وی با بن لادن بیعت کرده، بیعتی که لازمه آن گرفتن روزه، مقطوع النسل کردن خود و شلاق زدن خویش با زنجیر بود."<sup>iii</sup> جهت تضمین عضویت مادام العمر در فرقه "تاگ ها (Thugs) و اسس ها هر دو بچه ها را از سن بسیار کم شستشوی مغزی میدادند و در کار خویش بطور شوک آوری موفق بودند."<sup>iiii</sup>

در مجاهدین، در سال 1362 قبل از آنکه سازمان بطور کامل تبدیل به یک فرقه شود، در صحبتی برای نمایندگان اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان در خارج از کشور (هواداران سازمان در خارج از کشور) رجوی گفت: از آنجا که معیارهای عضویت ما خیلی بالاست، دربهای ورودی ما بسته است، اما دربهای خروجی ما باز باز میباشد و هرکس نخواست میتواند از آن خارج گردد.<sup>v</sup> بعدها، بعد از فرقه شدن کامل سازمان، وی مشابه همین جمله را با یک امای بزرگ دوباره مطرح کرد، اینبار وی گفت: "هر کسی حق دارد هر موقع که خواست فرار و پیمان خودش را با این رهبری لغو بکند هر وقت که بخواهد میتواند آن ایدئولوژی یا آن مشی و تشکیلات بهتر را انتخاب کند. خوب چه بهتر که برود به دنبال کار و ایده آل خودش. **تنها شرطش** این است که حق و حقوق تشکیلاتی را بخصوص از جهت اطلاعاتی و امنیتی ادا کند. چونکه کار تشکیلاتی، یک کار دستجمعی است. من در سرنوشت شما دخیل هستم و شما در سرنوشت من. پس من حق ندارم که بصورت غیر مسئول و لنگار اطلاعات مربوط به شما و سرنوشت شما را قبل از اینکه شما فرصت کور کردن آنرا پیدا کنید - با خودم بردارم و بروم و بعد احیاناً به دشمن بدهم یا بدست دشمن خارجی یا داخلی خلق بيفتم و شما امنیت نداشته باشید ندانید که چه باید بکنید."<sup>vi</sup> این یک شرط و اما ی بزرگ است، شرطی است که تا آنزمان که تشکیلات بخواهد به بهانه کور نشدن اطلاعات فرد، و در خطر بودن جان سایرین و «مقاومت»، میتواند او را زندانی کرده، تحت شکنجه روانی و حتی جسمی قرار داده و سعی کند که او را مجبور به پشیمانی کرده و یا همانطور که دیده شد در صورت اصرار فرد بر خروج، در عراق وی را تحویل دژخیمان صدام حسین بدهد. مستبدین همواره برای آزار و اذیت کردن و به بند کشیدن مخالفین خویش سعی میکنند که در کنار جملات پر طمطراق و به ظاهر دموکراتیک و آزادیخواهانه خود اما های کوچک اینچنینی قرار دهند که هر آنگاه که خواستند به هر شکلی که هوس کردند آنرا تفسیر نموده و درست عکس آنچه را که شعار داده اند بر سر معترضین و یا حتی آنانی که کاملاً مطیع ایشان نیستند بیاورند. امنیت و اطلاعات یکی از این اما های ظریف است، چرا که آنها به راحتی هر چیز را میتوانند اطلاعات تفسیر کرده و هر حرکتی را میتوانند اقدامی بر علیه امنیت بخوانند، و به این ترتیب هر کسی میتواند به یکباره جاسوس، دشمن و خائن خوانده شده و قبل از آنکه وی فرصت پیدا کند که هوای آزاد را استنشاق نماید و یا به او فرصتی داده شود که گناه خود را شنیده و یا حق دفاع از خود را داشته باشد، در محضر رهبر فرقه مجرم اعلام میشود و به مجازات بعوض رهایی از فرقه محکوم میگردد. صحبت از اطلاعات و امنیت در مجاهدین و فرقه های مخرب دیگر در واقع اسم مستعار ممنوعیت خروج است، چرا که بنا به اقرار خود آنها معمولاً «دشمن» جاسوسان بسیاری در درون فرقه دارد و فی المثل در مورد مجاهدین چه ماموران اطلاعاتی دوران شاه و چه حکومت فعلی نسبت به درون آنها و «اسرارشان» به مراتب بیشتر از اعضا بالاترین سطوح تشکیلاتی اطلاعات داشتند و این چیزی نیست که بر رهبران فرقه ها پوشیده باشد. بنابراین این فقط و فقط یک بهانه برای ممانعت از خروج افراد ناراضی و زدن تهمت «مزدور» و «جاسوس» و «خانن» به آنها و درس عبرت شدنشان برای بقیه است.<sup>vii</sup>

«فلوس» و یا عضوی که آزاد است فرقه را ترک گوید، و یا بعبارت دیگر کسانی که از فرقه اخراج میشوند:

در تمام فرقه های مخرب، افرادی هستند که چه بلحاظ مالی و یا تشکیلاتی، نگهداری آنها در فرقه پر هزینه است و یا بعبارت دیگر مضارشان و معایب شان نسبت به منافعشان بیشتر است. فی المثل از یک بیماری جسمی و یا روانی رنج میبرند و نگهداری از آنان برای تشکیلات پر هزینه است، و یا بلحاظ شخصیتی فرد آرامی نیستند و بلحاظ تشکیلاتی مسئله آفرین میباشند، زیاد سؤال میکنند و مانع تسلیم سهل و راحت بقیه به آموزشهای فرقه میشوند. چنین افرادی در مجاهدین اصطلاحاً "قلوس نامیده میشوند و معمولاً" مسئولین بخشهای مختلف دانما" در پی فرصتی بودند که آنها را یا اخراج کرده و یا حداقل به بخشهای دیگر منتقل سازند. جالب اینستکه بسیاری از این افراد برعکس بقیه که شاید دنبال فرصتی برای فرار هستند، اینان خواهان باقی ماندن در فرقه بوده و مسئولین میبایست با سعی فراوان آنها را قانع به ترک فرقه نمایند<sup>۷۱</sup>. اتهامات این افراد برای برخورداری از مارک «قلوس» میتواند شامل جرائمی چون، تبیل بودن، خودخواه بودن، خوابیدن و یا خوردن بیش از حد و یا ایجاد محفل در تشکیلات باشد.

### چرا ترک فرقه سخت است، حتی اگر دربهای خروجی چهار طاق باز باشند:

خروج از فرقه حتی اگر دربهای خروجی آن باز باشد، کار ساده ای برای اعضا نیست؛ مارگرت سینگر چندین مشکل اعضا جهت ترک فرقه را بترتیب زیر بیان میکند: وقتی فردی تحت فشار روانی و نفوذ جمعی در فرقه قرار میگیرد، وی تجربه ای را از سر میگذراند که من آنرا پنج «دال» میخوانم: { به زبان انگلیسی این دال ها و یا Ds عبارتند از: { Deception; Debilitation; Dependency; Dread; Desensitisation و یا فریب، ضعف و زبونی، وابستگی، هراس و دلهره، از دست دادن احساس درست و غلط }

1 - **فریب (Deception)** در پروسه جذب به فرقه و در دوران عضویت در فرقه. شما حتی زمانیکه احساس میکنید که دیگر نمیخواهید در فرقه باقی بمانید، باز نمیدانید که چه چیز واقعیت است و چه چیز دروغ و فریب؟ حتی اگر به این نتیجه برسید که گول خورده بودید و بسیاری از چیزهایی که بشما گفته شده است دروغ بوده اند خیلی سخت است که بتوانید حرفهای کس دیگری را قبول نمائید و حتی بخودتان اعتماد نمائید. چرا که شما به این حقیقت رسیده اید که رهبر فرقه و مسئولین فرقه که آنها را «درستکارترین»، «از خود گذشته ترین»، «مهربانترین»، افراد روی زمین میدانستید به شما دروغ گفته و شما را فریب داده اند، در اینصورت چگونه شما میتوانی به شخص دیگری اعتماد کرده و در دنیای بیرون روابطی عادی با افراد دیگر برقرار نمائید؟ در اینصورت شما ترجیح میدهید با شیطانی که میشناسید زندگی کرده و تسلیم شیطانی دیگر نشوید. بسیاری از اعضا مجاهدین در حالیکه میدانند تشکیلات به آنها دروغ میگوید اما ترجیح میدهند تسلیم دروغهای تشکیلات شوند تا دروغهای دنیای بیرون.

2 - **ضعف و زبونی (Debilitation)** بخاطر ساعتها، روزها، ماهها و سالها تحمل فشارهای روانی، وکششها و کشمکشهای درونی، و درجه تعهد و وابستگی به فرقه. فردی که عضو فرقه است بهای زیادی را چه بلحاظ جسمی و چه بلحاظ مالی و روانی پرداخته که آنجا باشد، این بها را در ساعتها و دقیق، ذره به ذره، گاه دانسته و گاه ندانسته پرداخته، وی فشارهای روانی و فیزیکی مختلفی را پشت سر گذاشته و با کششها و کشمکشهای درونی گوناگونی روبرو شده، بنابراین از طرفی در اثر این مبارزه طولانی آنقدر خسته و ضعیف است که تحمل ورود به صحنه جدیدی (دنیای بیرون که دیگر برای وی یک ملاً خشن و ناشناخته و مملو از خطرات است) را ندارد و از طرف دیگر همانطور که در بحث نفوذ خواهیم دید وقتی فردی بهای زیادی برای کلانی و یا هدفی میدهد تمایل درونیش سمت و سوی آنرا پیدا میکند که برای آن کلا و یا هدف ارزش زیادی قائل شود، حتی اگر منطق و شواهد عکس اینرا حکم کنند. در این نقطه بسیار برای فرد مشکل است که باور کند که تمام فداکاریهایش برای هیچ بوده و وی کاملاً در خطا و اشتباه بوده است. روبرو شدن با دنیای بیرون، خانواده و دوستان و اقرار به اشتباه تا این حد خود جرات زیادی میخواهد که بسیاری فاقد آن هستند.

3 - **وابستگی (Dependency)**؛ در نتیجه زندگی در فرقه و قطع رابطه با دنیای خارج. "شما بطور کامل در رابطه با تمام مایحتاج زندگی و روابط اجتماعی خود وابسته به گروه میشوید، احتیاجات عاطفی شما که توسط خانواده تامین میشود، تصور شما از خودتان، و حتی نیازهای شما برای ادامه بقا، {همه توسط فرقه تامین میشود}... شما مانند کودکی میشوید که هر فکر و عمل مستقلی برایتان گیج کننده و غیر قابل تحمل است." بعد از تقریباً بیست سال بشکلهای مختلف با مجاهدین بودن و تکیه به آنان برای هر چیز، وقتی من از آنها جدا شدم، اولین احساسم طبعاً احساس شادمانی و رهائی و آزادی بود، اما بلافاصله احساس ترس و ناتوانی بر من غالب شد، چرا که توان تصمیم گیری، تشخیص درست و غلط، خواست و نخواست، دوست داشتن و نداشتن، از من گرفته شده بود. برای مدت بیست سال کسان دیگری برای ساده ترین چیزها بجای من و برای من تصمیم گرفته و من فقط مسئول پیشبرد یک کار مشخص که بعهده ام گذاشته میشد بودم. من آن چیزی را میخوردم که جلویم گذاشته میشد، و لباسی را میپوشیدم که کارم اقتضا میکرد و یا تشکیلات حکم میکرد، به جوکهای معمول در فرقه میخندیدم و با غم فرقه ای به سوگ مینشستم. بعد از جدائی حتی یک خرید ساده از فروشگاه محلی کار مشکلی بنظر میرسید، چه چیز را بر اساس چه معیاری و برای چه هدفی بخرم؟ لباسم را چگونه انتخاب کنم و خود را بر چه اساسی مهیای روبرو شدن با دنیای بیرون بکنم؟ با تشکر از دخترم بعدها وی کمک میکرد که تصمیم بگیرم که چه بپوشم و چه نپوشم. در آزمون حتی احساس سن خود را نداشتیم که بتوانم تشخیص دهم که چه مدل و چه رنگ لباسی مناسب سن من هست و کدامیک نیست. بعدها خواهید دید که وقتی کسی فردیت، هویت شخصی و شخصیت خود را در فرقه از دست میدهد، کسب مجدد آنها کار ساده ای نیست. تمام اینها به معنی آن نیست که افراد در فرقه خرید نمیکند، تصمیم نمیگیرند و یا لباس

نمیپوشند. بلکه آنها همه این کارها و خیلی بیشتر از اینها را میکنند اما با شخصیت فرقه ای و جمعی خود و بر اساس معیارهای درست و غلط و خوب و بد فرقه. وقتی از فرقه جدا میشوند بیکباره همه این معیارها را از دست میدهند و معیارهایی که حتی یک جوان نو بالغ دارد، معیارهایی، بر اساس تربیت، اخلاقیات خانوادگی و جامعه و صیانت نفس و خواست فردی را هم حداقل برای مدتی نخواهند داشت. و به همین دلیل باید مدتها در یک برزخ نه در فرقه و با شخصیت فرقه ای و نه در دنیای فردی و با شخصیت خود گذشته زندگی نمایند، تصمیم گرفته و عمل نمایند.

4 - **هراس و دلهره، (Dread) بخاطر اعتقادی که در فرقه در ضمیر افراد کاشته شده که افرادی که از فرقه جدا میشوند هرگز نخواهند توانست زندگی واقعی در دنیای خارج از فرقه داشته باشند.** فردی که از فرقه مخرب جدا میشود آنطور که آموخته است و معتقد شده، باید بطور واقع شیطان را در دنیای بیرون از نزدیک ملاقات کند. چرا که به او برای سالیان متمادی تلقین شده که با جدائی از فرقه، فرد چه خواهد و چه خواهد در کنار شیطان جای خواهد گرفت، فاسد خواهد شد، و به کمپ دشمنان «خلق»، «خدا»، «طبیعت»، ... خواهد پیوست. کسی که فرقه را ترک میکند باید با ترس و شک بیمارگونه خود روبرو شود مانند کسی که باید با فوبیا و یا ترس بیمارگونه خود از بلندی و یا مار و عقرب روبرو شود. وی باید با کسانی معاشرت کرده که برای سالیان سال به او گفته شده که زندگی و رفتارشان انزجار آور است. و باید کسانی را دیده و نسبت به آنها ابراز ادب کند که سالها سعی کرده از آنها متنفر باشد. به این ترتیب ترس از شیطان و شیاطینی که وی در فرقه آنها را تحت این عنوان شناخته، بزرگترین مشکل فرد بعد از جدائی است، مشکلی که برای سالها فرد را شده از ایزوله فیزیکی فرقه را کماکان در ایزوله روانی فرقه نگه داشته و گاه "باعث بازگشت تحقیر آمیز وی به فرقه میشود.

5 - **از دست دادن احساس درست و غلط، خوب و بد، (Desensitisation) در فرقه فرد کم کم احساس درست و غلط و خوب و بد خود را از دست میدهد و چیزهایی که زمانی دیدن و یا انجامشان میتوانست وی را بیآزارد کم کم برایش عادی میشود.** برای مثال اگر میبیند که پولی که برای کمک به یتیمان و یا کودکان در خیابان جمع میشود صرف زندگی تجملی رهبر فرقه میشود، ممکن است دفعه اول او را بیآزارد، اما کم کم عادی میشود، همینطور دروغ گفتن به مردم و بسیاری از غلطها و بدهای دیگر. به عبارت دیگر در فرقه فرد اخلاقیات، بد و خوبها، درست و غلطها، و فرهنگ جامعه خود را از دست میدهد و فرهنگ فرقه ای بدست میآورد. بعد از ترک فرقه و از دست دادن فرهنگ فرقه و حس درست و غلط آموخته شده در فرقه بیکباره فرد دچار گیجی و یا بی احساسی نسبت به درستها، خوبها و غلطها و بدها میشود و مدتها طول میکشد که بطور غریزی بفهمد چه چیز درست است و چه چیز غلط.

6 - **اعتقادات:** چرا ترک فرقه سخت است، بخاطر اعتقادات، افراد بخاطر ایده و اعتقادی که فرقه میپوشاند و یاد میگیرند با آن اعتقاد زندگی کرده، بخاطر آن بجنگند، با پیشرفت آن شاد شده و با عقب نشینی آن اندوهگین گردند. افراد یاد میگیرند که بخاطر آن اعتقادات خود را تغییر داده، لباس و ظاهرشان را عوض کنند، فرهنگ خود را دگرگون نمایند. با کار در آن راستا و بخاطر آن هدف احساس رضایت از خود و شادمانی درونی پیدا کنند و در غیر اینصورت احساس بطالت و تلف شدن وقت پیدا نمایند. به آنها گفته میشود خواب و خوراک و بود و نبود آنها بخاطر آن اعتقاد و هدف است. و به ناگهان بعد از جدائی تمامی آن اعتقاد محو شده و بجای آن فرد باید بخاطر خود و بقای فردی و احتمالاً "خانوادگی خود زندگی کرده و مبارزه کند. این برای کسی که یاد گرفته چگونه در آسمانها دائم" در پرواز باشد سقوطی مرگبار است.

7 - **وفاداری و متعهد بودن به قول و قرار:** یکی دیگر از عواملی که بسیاری را در فرقه ها نگه میدارد، احساس وفاداری و پایبندی آنها به قول و قرار هایشان است. افرادی که به فرقه ها میپوشند، اکثراً "افراد درست و متعهد به قول و قرار خود هستند و فرقه ها بشکلهای مختلف سعی میکنند، بطور شفاهی و حتی کتبی از آنان قول و قرار بگیرند که تا پایان راه در کنار رهبر فرقه باقی بمانند. افراد عضو فرقه میخواهند انسانهای خوب و با شرفی باشند، پای تعهدات خود مانده و بسادگی از زیر مسئولیتها شانه خالی نکنند. من خود برای مدتها علی رغم تمام مشکلاتی که در فرقه داشتم تنها و تنها به یک دلیل نمیتوانستم آنرا ترک کنم، چرا که هر بار که میخواستم فرقه را ترک کنم به یاد میآوردم مسعود رجوی در حرم امام حسین فریاد زد "هل من ناصر ینصرنی" در نتیجه همواره وی را و عهدهی که من در آنزمان در دل خود با این «امام حسین دوران» خود بستم را به یاد آورده و نسبت به ترک سازمان با شک و تردید درونی روبرو میشدم. حتی بعد از آنکه تا حدودی هر چند کم و مبهم، میتوانستم فاصله نجومی و معکوس وی را از امام حسین ببینم با اینحال هنوز در بند عهدهی بودم که در دل خود بسته و مشکل جدی داشتم که عهد شکنی کنم.

8 - **اقتدار:** یکی دیگر از ابزار نفوذ خیلی موثر فرقه ها در جهت تغییر شخصیت افراد و همینطور نگه داشتن آنان در فرقه اقتدار است. افرادی که مجبور میشوند و یاد میگیرند که برای مدتهای طولانی تحت فرمان و چارچوب فردی مقتدر زندگی کنند، خیلی برایشان سخت خواهد بود که خارج از این چارچوب زندگی کنند. بما از دوران کودکی آموزش داده شده است که به افراد مقتدر پیرامون خود، پدرمان، معلممان، روحانی محلمان، و فرمانده پلیس محل احترام بگذاریم. در فرقه افراد یاد میگیرند که به رهبر فرقه احترام گذاشته، او را دوست بدارند و بپذیرند که هر آنچه که او میگوید و تصمیم میگیرد درست است و بهترین است که باید بدون چون و چرا انجام شود. در فرقه هر گونه شک و شبه نسبت به رهبر فرقه از گناهان کبیره میشود. و افرادی که اقتدار رهبری را به زیر سؤال ببرند با القابی چون بریده، خان، جاسوس و مزدور دشمن خوانده میشوند. وی فرد مقتدریست که نه تنها برای فرد تصمیمات سیاسی و گروهی و کاری را میگیرد، بلکه حتی مسائل و تصمیمات شخصی و خصوصی او را هم گرفته و فی المثل برایش تعیین میکند که با چه کسی روابط جنسی داشته باشد و با چه کسی نداشته باشد. زندگی در چنین شرایطی شخصیتی از فرد میسازد که برای وی بسیار مشکل خواهد بود که خارج از آن چارچوب زندگی کند. در بخشهای بعدی از این ابزار نفوذ و بکار گرفته شدن آن در فرقه های مخرب بیشتر صحبت خواهیم کرد.

9 - فشار رفا، برادران و خواهران فرقه ای و نبود اطلاعات: ما اساساً انسانهای اجتماعی هستیم و برای انجام بسیاری از کارهای روزمره و اتخاذ تصمیم به این نگاه میکنیم که افراد دیگر مشابه ما و یا نزدیک به ما چگونه عمل میکنند و تصمیماتشان چیست. این تقلید و دنباله روی زمانی به حداکثر خود میرسد که ما اطلاع درستی در خصوص تصمیمی که میخواهیم بگیریم نداشته باشیم. افراد درون فرقه اعتراض و یا سؤال نمیکند چرا که افراد دیگر فرقه چنین نمیکند. اطاعت میکنند چرا که بقیه اطاعت میکنند. و فرقه را ترک نمیکند چرا که دیگران میسوزند و میسازند. و باز آنان فرقه را ترک نمیکند چرا که از بیرون فرقه و زندگی در آن و مشکلاتش اطلاعات درستی ندارند. فرقه ها معمولاً در مورد تعداد خویش غلو میکنند و همین باعث میشود که فرد با خود بگوید آیا همه این افراد در اشتباه هستند و تنها من درست فکر کرده و درست و غلط را تشخیص میدهم؟ علاوه بر اینها وقتی شما با جماعتی برای سالیان سال هم صدا هستید، با آنها میخورید و میاشامید و در یکجا میخوابید، با آنها وارد مبارزه برای هدفی شده اید و بود و نبود خود را در شراکت با آنها میبینید، خود بخود نسبت به آنها احساس عاطفی خاصی پیدا میکنید که ترکشان را بسیار دشوار و دردناک میسازد. بخصوص وقتی که احساس کنید با ترک فرقه به ناگهان دوستان و برادران و خواهران عقیدتی شما تبدیل به دشمنان شما خواهند شد و بجای علاقه و احترام آنها، لعن و نفرین ایشان نصیب شما خواهد گردید.

10 - جدائی از گذشته: افرادی که عضو فرقه هستند از گذشته خود بریده اند و بقول مجاهدین تمام پلهای خود با گذشته را خراب کرده اند، در فرقه ها مکانیسمی وجود دارد که مشخص میکند که یک فرد تا چه حد وابستگی های خود نسبت به دنیای بیرون را حفظ کرده است و وی دائماً تحت فشار است که هر چه بیشتر از گذشته فاصله گرفته و دنیای خود را محدود به دنیای فرقه ای کند بطوریکه سرانجام فرد بکل گذشته خود را فراموش کرده و شخصیت فرقه ای و تاریخچه فرقه ای پیدا میکند. حتی نامش عوض میشود و تاریخ تولدش هم به روزی تغییر میکند که فرضاً به وی گفته اند که عضو فرقه است. حال وقتی فردی میخواهد از این فضا جدا شده و وارد دنیای بیرون آنهم یک و تنها شود، دوباره باید از این دنیا جدا شده و وارد دنیای کاملاً نو و ناشناخته شود. در این نقطه حتی ترس از درآمد و حل مسائل بسیار ساده فردی مثل تامین مکانی برای زندگی و پیدا کردن کار و درآمد برای وی تبدیل به غولهای بی شاخ و دمی میشوند که هر یک مانع جدائی وی از فرقه میشود و ترجیح میدهد در شرایطی که به آنها خو گرفته و با قوانین زندگی در آن آشنا شده است زندگی نماید تا اینکه پذیرای اینهمه تغییر و تحول جدید و آنهم بیکباره شود. دوستی در مجاهدین بهنگام یکی از مراحل انقلاب ایدئولوژیک با من درد و دل میکرد و میگفت: " حتی اگر من بخواهم از مجاهدین جدا شوم، کجا میتوانم بروم؟ من تمام خانواده و دوستان گذشته ام را از دست داده ام، من آنها را سالها قبل ترک و رد کرده ام، نمیدانم که کجا هستند و آیا زنده و یا مرده اند؟ پدر و مادر من از دنیا رفته و دیگر نیستند که مرا با مهر و محبت در آغوش خود بگیرند. تازه من در بیرون از اینجا چه بکنم، چه کاری را پیدا کرده و انجام دهم؟ هیچ تخصصی ندارم بغیر از کارهایی که در اینجا یاد گرفته ام که هیچیک در دنیای بیرون مفید نیستند. من چگونه میخواهم حتی مایحتاج اولیه خود را تامین نمایم؟ من خیلی پیرتر از آن هستم که بخواهم کاری یاد گرفته و زندگی را مثل یک نوجوان از صفر شروع کنم." برای اعضا مجاهدین در عراق مشکلات دیگری هم وجود دارد که ترک سازمان را برآنتب مشکل تر میکند، خیلی از آنها بدلیل ترس و شک بیمارگونه، فوبیا و پارانوای نسبت به حکومت ایران، حتی در مغزشان هم نمیگذرد که به ایران بازگردند، و برای رفتن به یک کشور دیگر و زندگی مثل یک شهروند آن کشور، حتی ابزاری که یک کودک در آن کشورها دارد را ندارند. زبان آن کشور را نمیدانند، حتی عربی را نمیدانند با اینکه سالهاست در عراق زندگی میکنند. مدارک قانونی ندارند و با فرهنگ آن کشورها نیز آشنا نیستند. تازه همه اینها مال زمانی است که در اثر یک معجزه کشوری حاضر شود «تروریستها» و «آدمهای شرور» گذشته را به پناهندهگری بپذیرد.

11 - از بین رفتن اعتماد بنفس و شک به خود: یکی از مشکلاتی که رهبران فرقه ها در مخدوش کردن ذهن و شستشوی مغزی افراد تازه جذب شده دارند، اعتماد بنفسی است که آنها از جامعه با خود میآورند، همانطور که در سخنرانی ابریشم چي در بحث انقلاب ایدئولوژیک دیدیم وی میگوید که باید این اعتماد بنفس که حاصل دستاوردها و ویژگیهای خود فرد است در تشکیلات از بین رفته و با اعتماد بنفس گروهی جایگزین گردد<sup>viii</sup>. به این ترتیب اگر فردی برای مدت نسبتاً طولانی در فرقه باقی بماند و مراحل مختلف مخدوش سازی ذهن را از سر بگذراند، وی رفته رفته بخش اعظمی از اعتماد بنفس فردی خود را از دست داده و به قول ابریشمچی اعتماد بنفس گروهی و یا عبارت دیگر اعتماد بنفس فرقه ای بدست آورده است. این یکی دیگر از دلایلی است که فرد پس از آن بسختی میتواند فرقه را ترک گوید چرا که برای انجام اینکار باید وی به خود تکیه نماید و چنین تکیه گاهی یا از او گرفته شده و یا ضعیف تر از آنیست که وی بتواند به آن تکیه نموده و در گیر چنین تصمیم بزرگی شود. از آن گذشته وی روبرو شدن با دنیای بیرون، مشکلات شناخته و نا شناخته آن که در این لحظه برای فرد همچون جنگلی بی قانون و خطرناک مینماید، احتیاج به اعتماد بنفس قوی ای دارد که وی از آن برخوردار نیست. علاوه بر کمبود اعتماد بنفس فردی، در این لحظه فرد بشدت به خود، افکار خویش و تصمیم خود مشکوک است. چرا که وی علاوه بر شکهای که توسط روشهای مخدوش سازی ذهن در او نسبت به خود و تصمیمات فردی به وجود آمده، یک شک بزرگ هم به قدرت تشخیص خود پیدا کرده، چرا که وی فکر میکند که این او بوده که فرقه را انتخاب کرده و به آن پیوسته و در آن لحظه فکر میکرد که تصمیمی صد در صد درست گرفته است، حال از کجا معلوم که وی اینبار هم دچار اشتباه نشود؟ شک و کمبود اعتماد بنفس بنابراین تبدیل به دو عامل بازدارنده برای ترک فرقه میشوند و ممکن است فرد را بشکل شخصی منفعل در درون فرقه درآورند که نه دیگر اعتقادات فرقه ای دارد و نه جرأت و شهامت ترکش را.

12 - احساس گناه بخاطر شرکت در جرائم فرقه: احساس گناه افراد را در درون فرقه نگه میدارد. احساس گناه نسبت به خطاهایی که فرد در فرقه به نام و به دستور فرقه انجام داده است، تقلباتی که کرده، دروغهایی که به خانواده، دوستان،

و مردم و دولت گفته، قوانینی که آنها را نقض کرده و خود را در قبال آنها مسئول و مستوجب مجازات میبندد، چه از ترس مجازات و روبرو شدن با تمامی این خطاها و چه از فرط ناراحتی وجدان باعث میشود که فرد زندگی آزاد و شرافتمندانه خود در دنیای خارج را ناممکن دیده و فرقه را ترک نگوید.<sup>x</sup> چنین امری در مورد فرقه های خشن و تروریستی ضریب صد چندان میخورد، بخصوص اگر فردی بدستور فرقه مرتکب جنایت و یا جرائم بزرگ شده باشد.

**13- زندگی جمعی و شخصیت جمعی:** زندگی در فرقه مشگلات خود را دارد ولی در عین حال جذابیتهای خویش را نیز دارد، جذابیتهایی مثل احساس متعلق بودن، که در دنیای امروز و زندگی امروزه روز به روز بی رنگ تر میشود و افراد بخاطر تنهایی و عدم تعلق به خانواده و یا جمع دوستان، در دنیای سرمایه داری و صنعتی رنج بسیار میکشند. از طرف دیگر اگر چه فرقه ها شخصیت فردی افراد را از آنها میگیرند، اما در عوض به آنها شخصیت جمعی و یا فرقه ای داده و ایشان را ملقب به القابی چون "رفیق"، "مجاهد"، "برادر و خواهر" و ... میکنند. فرد در آنجا احساس میکند که یک "انقلابی"، یک "پیشواز"، یک مبارز در راه خدا، مسیح و یا مردم است. احساسی که فرد بسختی میتواند از آن دل بکند و بناگهان یکی از میلیاردها انسان دیگری شود که بود و نبودش هیچ تأثیری در حرکت و زندگی دیگران ندارد. در عین حال فرقه ها زندگی در آنجا را خیلی جذاب کرده و امنیت فردی را به حداکثر میرسانند، امنیت و جذابیتی که در دنیای بیرون وجود ندارد و یا خیلی سخت میتوان آنرا بدست آورد بخصوص اگر برای مدتی در فرقه زندگی کرده باشید. در کتاب «تمام کودکان خدا» میخوانیم: "فرقه ها به افراد میگویند: «مشگلات خانوادگی و پدرها و مادرها؟ هیچکدام در آنجا نیست. نگرانی مالی؟ ما آنرا حل کرده ایم. نگرانی های مربوط به امور جنسی؟ و یا دلهره های افراد در رابطه با برخورد با جنس مخالف؟ شما وارد زندگی پاک می شوید که این مشگلات در آنجا وجود ندارد. تمام روابط جنسی قبل از ازدواج (و یا همچون مجاهدین برای همیشه) گناه و ممنوع است، بنابراین شما هیچ نگرانی در مورد آنها نخواهید داشت،» ...<sup>xii</sup>

**14- تنها راه:** فرقه ها از روز نخست به افراد جذب شده میآموزند که راه آنان تنها راه رسیدن به هدفی است که آنرا تبلیغ میکنند، تنها راه برای رسیدن به آرامش درونی، رسیدن به خدا، خدمت به مردم، ... است. در دنیای سیاه و سفیدی که آنها تبلیغ میکنند به افراد میآموزند که بیرون از آنها تماماً سیاهی است و بس و در درون سپیدی و آرامش وجدان و روح و روان. در مورد فرقه های تروریستی و باصلاح مبارز و «انقلابی»، آنها مدعی هستند که راه آنها تنها راه مبارزه برای هدف است، (هدفی که در بسیاری موارد ممکن است واقعی باشد و یا حداقل توسط کوششهای بسیار فرقه دیگر واقعی و منطقی جلوه میکند.) آنها حتی هر از چندگاه افراد فرقه را دعوت به این میکنند که اگر راه دیگری برای رسیدن به آن هدف سراغ دارید آنرا به ما نشان دهید تا ما نیز راه خود را رها کرده و بدنبال شما روان شویم. همانطور که در اوائل این بحث دیدیم، رجوی به هواداران خود چنین گفت و این گفته ای بود که وی بارها تکرار میکرد. این در حالیست که وی در نقطه اول هر کس که خارج از فرقه است را بنوعی مزدور حکومت و یا جاسوس «خارجیان» کرده و عملاً دنیای بیرون را دنیای سیاهی و تباہی معرفی کرده. آنها حتی ممکن است خودشان چند درب خروجی را بشما نشان دهند و حتی بشکل عارفانه ای همچون رجوی مدعی شوند که «چراغها را خاموش خواهند کرد که هر کس که می خواهد آنجا را ترک گوید». اما بلافاصله با شیوه های مختلف فضائی را برای افراد تصویر میکنند که گویی پشت هر دربی اژدهائی در نهان است و یا در انتهای آن بن بست میگرار در انتظار عبور کنندگان از آن درب است. به این ترتیب بسیاری از اعضا به این نتیجه میرسند که برای ترک فرقه باید افکار و خواستها و اعتقادات خویش را بکل تغییر داده و از اندیشه ای که در نقطه آغاز حرکت خویش داشتند صرف نظر کنند و یا برای همیشه در فرقه باقی بمانند.

**15- ترس از تنبیه:**

**"[در صورت ترک ما] تو یک «هیچکس» خواهی شد، تو وجود نخواهی داشت، تو هیچگاه وجود نداشته ای؛ هیچ چیز از تو باقی نخواهد ماند نه علامتی و نه خاطره ای که زنده بماند." جورج اورول 1984**

مارگرت سینگر میگوید: "بسیاری از گروه ها بدنبال جداسدگان میروند. آنها را تهدید میکنند، و تنبیهشان میکنند، و یا در خانه زندانبانیشان میکنند. ... وی میافزاید: "زنی که من با او صحبت میکردم که سعی کرده بود فرقه ای را ترک کند بمن گفت که وی توسط افراد مسلح برای مدت یکسال در پایگاه فرقه زندانی بوده است تا نهایتاً توانسته فرار کند. تا دو سال پس از فرارش نمیتوانسته بر احوال بخوابد و با لباس میخوابیده که اگر نفرات رهبر فرقه بسراغش آمدند بتوانند فرار کند."<sup>xiii</sup>

یکی از تناقضات اصلی افرادی که می خواهند از فرقه جدا شوند در همین جاست، اگر آنها بعد از جدائی هیچ نگویند، صحبتی درباره فرقه و آنچه که در آنجا دیده اند نکنند که وجدان خود را فروخته اند. چرا که آنها خطاها را دیده اند، نقض حقوق انسانی و آزادی را در روز روشن دیده اند، تجاوز به روح و جسم انسانها را دیده اند و حاضر نشده اند درباره آنها صحبتی بکنند. چرا که اگر کسی سرقتی و یا جنایتی را ببیند و درباره آن هیچ نگوید، از نظر قانون بنوعی شریک در جرم است، در بعضی از قوانین در حد خود مجرم واقعی. از طرف دیگر این یک احساس انسانی است که وقتی خطا و یا خطری را میبیند لازم میبندد که دیگران را نسبت به آن آگاه سازد، بخصوص جوانان را که مانع تکرار آنچیزی شود که بر خود فرد گذشته است. بنابراین در صورت سکوت فرد دچار احساس ناراحتی وجدان میشود و اگر سخنی گفته و حرکتی بر علیه فرقه انجام دهد که توسط آنان، "خائن"، "مزدور دشمن"، "سرباز شیطان" ... خوانده شده و در حرف و حتی عملشان مستحق مرگ میگردند.<sup>xiii</sup> چند نمونه از برخورد فرقه ها با اعضا جدا شده، بخصوص آنانی که جرات کرده و سکوت نکردند بقرار زیر است:

گفته میشود که جیم جونز از «فرشتگان» خود بر علیه اعضا جدا شده و حتی حامیان آنها استفاده میکرد.<sup>xiii</sup> جینی مایلز، یک عضو سابق "معبد مردم" و یکی از منتقدین جیم جونز، به همراه همسرش و کودکش بعد از واقعه شهر جونز کشته شدند.<sup>xiv</sup>

پل مورانتز، یک وکیل بر علیه ساینون یک فرقه با برنامه ترک مواد مخدر، بشدت توسط اعضا فرقه کتک خورده و یک مار از صندوق پستی اش به خانه اش انداخته بودند.<sup>xv</sup>

مجاهدین به امکان یک زندگی آبرومندانه و شرافتمندانه برای جدانشدگان معتقد نیستند، بنابراین وقتی کسی آنها را ترک میکند، ایشان انتظار دارند که وی یک زندگی آرام، مخفی و شرم آور را آغاز نماید، شرم از ترک «بهترین و مقدس ترین گروه موجود روی کره ارض» را چرا که آنها «نه بخاطر اشتباهات گروه بلکه بخاطر ضعف خویش در ادامه مقاومت، عدم تحمل دردها و مشکلات مبارزه ...» سازمان را ترک نموده اند. بنابراین آنها باید همانند یک فرد فروریخته و ورشکسته، شرمنده بخاطر شکست عهد و پیمانهایش با «خدا»، «مردم»، «کشور»، «انقلاب» ... باشد. آنها نباید هیچ کاری و یا اقدامی کرده و باید یک زندگی رقت بار، تنها و دربند غرائز حیوانی را آغاز نمایند، آنها از «بهشت مجاهدین» به جهنم شیاطین سقوط کرده و بعوض "مجاهد" بودن یک "فرد عادی" شده اند. و اگر آنها اینچنین نکنند و از مسائل و مشکلات و خطاها و جنایاتی سخن گویند که در فرقه دیده اند، از آنجا که آنها از نظر مجاهدین یک «هیچکس» و فاقد اراده فردی بوده و هستند، در نتیجه اگر آنها موربانه دستگاه مجاهدین نیستند، پس لابد «مزدور» کس دیگری بوده و توسط ملکه کندوی دیگری هدایت میشوند. لابد آنان مزدور دشمن، دولت ایران، وزارت اطلاعات، سیا، و یا یکی دیگر از میلیونها دشمن مجاهدین هستند. از نظر فرقه ها انسانها برده رهبری هستند و برده نمیتواند بدون ارباب به حیات و حرکت خود ادامه دهد. اگر آنان برده مجاهدین نیستند، بنابراین برده چه کسی میتواند باشند مگر دشمن، و بنابراین هر چه که میکنند و میگویند، اثباتی است بر صحت این نظریه که آنها «مزدور دشمن و شیطان میباشند.»

اعضای ناراضی مجاهدین تا زمانیکه پایگاههای سازمان را ترک نکرده اند، تا حد ممکن از بقیه جدا شده و در مرحله اول، مجبور میشوند به گناهان کرده و یا نکرده خود اقرار نموده و بگویند که "خودخواه"، "خواهان روابط جنسی" (از آنجا که داشتن هر نوع رابطه جنسی برای همه بغیر از رهبری ممنوع شده است)، بوده و نمونه های مشخصی دال بر "رفتار گناه آلود" خویش بیان نمایند. در مرحله بعدی آنها باید گزارشی دال بر بریدگی خود که بدترین گناه در چارچوب فکری مجاهدین محسوب میشود داده و یا در بنگالی و یا جای دیگری زندانی گردند. اصطلاحاً به چنین افرادی میگویند "بنگالی" و یا بعبارت درستتر زندانی. تا زمانیکه مجاهدین تعداد محدودی از ناراضیان و مخالفان داشتند، براحتی میتوانند افراد ناراضی را تحمل کرده و بعد از مدتی اقامت در اینگونه زندانها، در صورتیکه فکرشان عوض نمیشد، معمولاً آنها را به یکی از کمپهای پناهندگان در عراق میفرستادند تا کمپساری عالی پناهندگی در عراق فکری بحال آنان بکند. افرادی که بنوعی پوزش میطلبیدند و یا مخالفت خود را در حد صنفی باقی میگذاشتند و شکی از خود نسبت به رهبری سازمان نشان نمیدادند و رده تشکیلاتیشان هم در حد عضو و پائینتر بود، حتی ممکن بود که توسط سازمان به خارج فرستاده شوند تا بعنوان هوادار سازمان در آنجا به فعالیتهای کناری خود در حمایت از سازمان ادامه دهند.

اما در مورد کسانی که از قواعد فوق تبعیت نمیکردند و رده آنان از عضو بالاتر بود، ایشان ملقب به تیترهای "خائن" و "مزدور" شده و بعد از محاکمه و توهین به آنان در جلسات خاص با شرکت خود رجوی ها ممکن بود ماهها و حتی سالها در زندانهای خود سازمان و بعضاً زندانهای صدام حسین در شرایط ناگوار و بعضاً به همراه آزار و شکنجه مانده و بعد به کمپهای پناهندگی فرستاده شوند.

تا کنون مجاهدین اسامی بسیاری از اعضا سابق خود را تحت عنوان "خائن" و "مزدور" در نشریات، کتب، و وبسایتهای خود اعلام نموده اند. برای نمونه میتوانید به نشریات زیر مراجعه نمایید: "نشریه<sup>xvi</sup>" شماره 73 تحت عنوان {رژیم ایران و قدرتهای خارجی} از "بریده های خائن استفاده میکنند". نشریه شماره 156: تحت عنوان "افشا اسامی افرادی که امضای جدا شده ها بر علیه مجاهدین جمع میکردند. بولتن خبری شماره 205 نامه های نوشته شده بین وزارت اطلاعات و جدا شده ها در کمپ رمادی عراق. مجاهد شماره 299، تحت عنوان هشدار اطلاعاتی. نامه نگاری وزارت اطلاعات با کودکان مجاهدین در کشور سوئد، درخواست از آنان که برای پدر و مادرشان نامه بنویسند. مجاهد شماره 305 اسم یک جداشده، تحت عنوان "جاسوس"، "شکنجه گر" که به سوئد بازگشته که جاسوسی کند. مجاهد شماره 310 تحت عنوان تاسیس یک مرکز ورزشی و یک کتاب فروشی توسط «شاگرد جلا»<sup>xvii</sup> مجاهد شماره 312، تحت عنوان: هشدار اطلاعاتی. افشا اسامی جدا شدگان تحت عنوان جاسوسان حکومت ایران در آلمان، سوئد و در کمپ پناهندگی رمادی در عراق. مجاهد شماره 320 اعلام نام تعداد دیگری از جداشدگان تحت عنوان جاسوسان حکومت. مجاهد شماره 322، تحت عنوان "تجمع مزدوران در فرانسه". بولتن خبری مجاهدین تحت عنوان مصاحبه خائنین با رادیو بی بی سی ... با اجازه، من از ادامه این صف دراز از نام بردن آنها و باصطلاح افشاگریهای فرقه مجاهدین بر علیه جداشدگان خود داری کرده و از بیان نحوه اعلام این باصطلاح افشاگری ها بخاطر حفظ ادب و حرمت کلام و قلم و همچنین اجتناب از بی احترامی به آن افراد پرهیز مینمایم. جهت دانستن بیشتر نسبت به وضع جداشدگان و مصائبی که آنها در راه جدائی از فرقه متحمل شده اند شما را بعنوان نمونه تشویق به خواندن گزارش "دیده بان حقوق بشر" در این مورد میکنم. بطور خلاصه در این گزارش آمده است: "... در دوران آخرین سال حکومت صدام حسین در عراق، بعضی از ایرانیان در زندان ابوغریب زندانی بوده و در حال فرستاده شدن به ایران جهت تعویض با زندانیان جنگی بودند. اینها اعضا ناراضی مجاهدین بودند که بعنوان "امانت مجاهدین" به زندان ابوغریب فرستاده شده بودند. آزاد کردن این زندانیان در سالهای 1381 و 1382 پنجره مستقیمی بروی فهم شرایط داخل کمپهای مجاهدین گشود که در گذشته غیر قابل دسترس بوسیله دنیای خارج بود. دیده بان حقوق بشر با پنج تن از اعضا سابق مجاهدین که در زندان ابوغریب نگه داشته شده بودند مصاحبه کرد. شهادت آنها به همراه شهادت هفت عضو سابق دیگر، تصویر تیره ای از نحوه رفتار سازمان با اعضا خود و بخصوص اعضایی که نقطه نظرات مخالفی

را بیان کرده و خواسته اند که سازمان را ترک کنند، بما میدهد. اعضا سابق مجاهدین گزارشی میدهند که از بد رفتاری که شامل زندان و محاکمه اعضا عادی که خواهان ترک سازمان هستند حکایت میکند. زندانهای انفرادی طویل المدت، کتک زدن شدید، و شکنجه اعضا ناراضی از جمله این بد رفتاریها هستند. مجاهدین ناراضیان سیاسی را در دهه هفتاد در زندانهای داخلی خود نگه میداشت که بعداً تعداد زیادی از آنها را به مقامات عراقی تحویل داده که به زندان ابوغریب منتقل شدند. در یک مورد، ... وی در زندان انفرادی مجاهدین برای مدت هشت سال و نیم نگه داشته شده بود، از تابستان 1371 تا زمستان 1380. شاهدین دو مورد را گزارش داده اند که زیر بازجویی ها کشته شده اند. سه تن از ناراضیان شاهد کشته شدن یک دوست ناراضی خود بوده اند. ... یک ناراضی دیگر به دیده بان حقوق بشر گفت که زمانی که وی از یک جلسه بازجویی به زندانی که با فرد دیگری شریک بود برگشت، او شاهد مرگ آن ناراضی دیگر بوده است. .... درجه اطاعت و سرسپردگی ای که از اعضا انتظار میرود به نحوی آشکار در سال 1382 وقتی که پلیس فرانسه مریم رجوی را در پاریس دستگیر کرد، بر ملا شد. در اعتراض به این عمل پلیس، ده عضو و هوادار مجاهدین خود را در شهرهای مختلف اروپایی به آتش کشیدند که در نتیجه آن دو نفر کشته شدند.<sup>xviii</sup> اعضا سابق تأثیرات "انقلاب ایدئولوژیک" را که منبع اصلی شکنجه های روانی و بدرفتاریهای فیزیکی بر علیه اعضا گروه است را بر شمرده اند.<sup>xix</sup>

علاوه بر تمام اینها باید اضافه کنیم که اعضا فرقه های بااصطلاح مذهبی برای جداسدن از فرقه نه تنها باید پذیرای تمام مشکلات فوق الذکر شده و بشوند، بلکه آنها باید خود را برای رفتن به «دوزخ» بعد از مرگ هم آماده کنند، چرا که بسیاری از این فرقه ها برای اعضا خود جا انداخته اند که راه آنها تنها راه رستگاری و آموزش است و خروج از گروه آنها بعنوان اینستکه مورد غضب الهی هم قرار گرفته و بالطبع بعد از مرگ راهی دوزخ خواهند شد. برای مثال وقتی که من از مجاهدین گریختم در یکی از تماسهای تلفنی رجوی با من، وی بمن گفت: "من نمیخواهم که تو خسر دنیا و فی الخره شوی و در نتیجه از تو میخواهم که به سازمان بازگردی.

<sup>i</sup> Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: 84

<sup>ii</sup> Paul L. Williams; Al-Qaeda; Brotherhood of Terror; ALPHA, A Pearson Education Company; 2002; P: 2

<sup>iii</sup> Mia Bloom; 'Dying to Kill; The Allure of Suicide terror'; Columbia University Press/ New York; 2007; P: 11

<sup>iv</sup> مجاهد 160 تاریخ 1362/4/23

<sup>v</sup> بزرگداشت چهارمین سالگرد حماسه اشرف و موسی - عاشورای مجاهدین - در اقامتگاه رهبری انقلاب نوین ایران تاریخ انتشار: اسفند 1364 صفحه 60

<sup>vi</sup> رند در گزارش خود تصویری میدهد از وضعیت کسانی که خواهان ترک مجاهدین هستند: "... در اولین سال پس از آنکه آمریکائیان مسئول محافظت و مراقبت از مجاهدین در کمپ اشرف در عراق شدند، آمریکائیان (JIATF (Joint Interagency Task Force-Ashraf) با مجاهدین به توافق رسیدند که روندی را ایجاد نمایند تا افرادی که خواهان ترک گروه هستند بتوانند به کمپ تیپف (TIPF (Temporary Internment and Protection Facility) فرستاده شوند. چنین روندی به مجاهدین اجازه میداد که طی برخوردهای متعدد و در دوران کار توضیحی یکجوری اطلاعات حساس فرد نسبت به مجاهدین از او گرفته شود. اگر چه کاملاً مشخص بود که این کار توضیحی (در مورد اطلاعات و امنیت نبوده) و تنها توطئه ای جهت ترساندن عضو خواهان ترک برای اعلام پشتیبانی جهت ترک گروه بود. علیرغم این شیوه برخورد، در سال اول چند صد نفر از افراد مجاهدین به کمپ تیپف منتقل شدند، کسانی که ابتدا "یا جزو زندانیان جنگی ایران و عراق بوده و یا ایرانیانی بودند که بسمت کمپهای مجاهدین در عراق به شکل شکار کشانده شده بودند. بعد از این هجوم اولیه افراد به کمپ، خروجهای بعدی با مشکلاتی (از جانب مجاهدین) روبرو شد، اما مقامات آمریکایی (JIATF) سعی بیشتری جهت تشویق افراد به ترک مجاهدین نکردند. آنها میدانستند که رهبران مجاهدین اطلاعات غلط را ترویج میکنند، اطلاعاتی شامل شرایط بد زندگی در تیپف، اما آنان هیچ اقدامی برای خنثی کردن این اطلاعات نکردند. ... علاوه بر این آنها هیچ کمکی به اعضا مجاهدین که خواهان فرار از کمپ اشرف بودند، بدون عبور آنان از مراحل کار توضیحی مجاهدین نکردند. ... تنها راه دیگر ترک کردن کمپ اشرف برای اعضا فرار بسمت تیپف بود. مقامات آمریکایی میدانستند که مجاهدین در حال ساختن موانع فیزیکی (بگرد اشرف) هستند که خروج افراد پیاده را با مشکل روبرو سازد. برای مثال مجاهدین یک پست نگهداری در کنار ورودی کمپ تیپف بوجود آوردند، اگر چه ظاهرًا "هدف برقراری چنین پستی راحتتر کردن خروجهای توافق شده بود، اما (برای همگان) این خیلی روشن بود که آن تنها برای یک خواسته برقرار شده، گذاشتن گاردهای مجاهدین برای برخورد با کسانی که با پای پیاده میخواهند (از کمپ مجاهدین) فرار کنند. کسانی که میبایست فاصله باز زیادی را طی کرده، از نگهداری های (درون کمپ مجاهدین) فرار کرده، و چندین مانع فیزیکی شامل سیمهای خاردار و دیوارهای ساخته شده، را پشت سر گذاشته و سرانجام یکجوری از نگهداری گذاشته شده بر سر کمپ تیپف هم عبور نمایند. با تمام این مشکلات، چندین عضو مجاهدین کوشش کردند که فرار کنند و چند نفری هم موفق شدند که به تیپف برسند."

RAND; National Defense Research Institute; is a nonprofit research organisation providing objective analysis and effective solution that address the challenges facing the public and private sectors around the world. Its report; titled: 'The Mujahedin-e Khalq in Iraq; A Policy Conundrum 2009' was sponsored by Office of the Secretary of Defense of the United States of America. PP: 46, 48; The full report can be found in: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>

<sup>vii</sup> استیون حسن در مورد افرادی که از فرقه اخراج میشوند میگوید: "من با افراد نسبتاً زیادی برخورد کرده ام که از گروه اخراج شده اند، اکثرًا "بخاطر اینکه اقتدار مسئولین را به زیر سؤال برده، و یا زیاد سؤال میکرده اند. افرادی چنان مورد سوء استفاده قرار گرفته بودند که اصطلاحاً "سوخته شده بودند و دیگر هیچ «فایده ای» (برای فرقه) نداشتند. کسان دیگری هم بودند که آنچنان دچار مسائل فیزیکی و روانی شده بودند که نگهداری آنها و درمانشان هزینه زیادی (برای فرقه) داشته و در نتیجه باری بر روی دوش گروه بودند. کسانی که از فرقه ها اخراج میشوند در میان اعضا سابق فرقه ها دارای بدترین شکل ممکن هستند. چرا که آنها احساس میکنند که طرد شده اند، نه تنها از میان اعضا گروه، بلکه بخصوص در مورد فرقه های مذهبی، از درگاه الهی. ... آنها که در درون فرقه دچار یک ترس بیمارگونه نسبت به دنیای بیرون شده اند، با ترک فرقه و رفتن به همان دنیا احساس میکنند که مجبور به زندگی در دنیای ظلمت هستند (بدون داشتن یار و پناهگاهی)".

Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: 170}

viii عین جمله وی چنین است: " ابریشمچی در سخنرانی خود بمناسبت انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین چنین میگوید: " طبعاً کسی که وارد سازمان میشود، اعتماد به نفس های ناشی از فردیتهای طبقاتی اش، در معرض انتقاد قرار میگیرد. بخاطر اینکه تا دیروز میتوانسته آن کارخانه را اداره بکند یا شاگرد اول بوده و یا ورزشکار و هنرمند بوده - به هیچیک از این دلایل - در درون سازمان مجاهدین نمیتواند اعتماد بنفس داشته باشد و صرفاً بر دانسته ها یا تواناییهای فردی اش اتکا کند. اینها اگر چه میتوانند خیلی مثبت و مفید باشد، اما جوهره" توانایی های فردی است. باید وارد جمع شد و خود را و اعتماد به نفس نوین را در کار دستجمعی پیدا کرد. تا دیروز یعنی در بیرون از سازمان، خودم، خودم را مرتب تأیید میکردم. فرد به آینه نگاه میکرد و کیف میکرد که به به چه آدم مهمی است. اما امروز آینه ی فرد، نشستهای انتقادی است. بهمان اندازه خوب هستی که معیارهای ایدئولوژیک، تو را تأیید میکند و به همان اندازه بد هستی که به تو انتقاد میکنند و به همان اندازه دینامیزم داری که خودت را تغییر میدهی. در اعتماد به نفس دستجمعی، قبل از هر چیز به این دلیل باید اعتماد به نفس داشته باشی که میتوانی کار دستجمعی بکنی. ببینید این دو نوع اعتماد به نفس چقدر ضد هم است. ما در این انقلاب بجای اعتماد به نفس فردی، اعتماد به نفس واقعی دستجمعی و انقلابی که در چارچوب مجادین معنی دارد، پیدا کرده ایم." سخنرانی برادر مجاهر مهدی ابریشمچی درباره انقلاب ایدئولوژیک در درون سازمان مجاهدین خلق ایران، تاریخ انتشار آبانماه 64 صفحه 116

ix در گزارش رند میبینیم حتی حضور غیر قانونی در عراق در دوران صدام حسین یکی از موانع بزرگ بود که افراد نمیتوانستند فرقه را ترک گویند، در گزارش چنین آمده است: " جهت جلوگیری از خروج اعضا از پایگاه مجاهدین، تقریباً تمام اعضا مجبور میشوند که مدارک قانونی خود را تسلیم مجاهدین کنند که باصطلاح از آنها بخوبی «نگهداری» شود. مجاهدین حالا مدعی هستند که این مدارک بخوبی حفظ شده بودند تا اینکه بوسیله یکی از بمبهای نیروهای امریکائی از بین رفتند. اگر چه گروه از طرف صدام حسین دعوت شده که در عراق سکنتی گزیند و به آنها زمینهای داده شد که در آنها مستقر شوند، اما مجاهدین هیچگاه اقدامی برای کسب اجازه حضور قانونی در آنجا را نکردند. زمانی که فردی را به عراق میآورند، مخصوصاً قوانین مربوط به ورود افراد خارجی به عراق را رعایت نمیکردند. بنابراین با وجود پیچیدگی دستگاه قانونی دوران صدام حسین یکی از تهدیدات مجاهدین بر علیه کسانی که میخواستند گروه را ترک گویند این بود که بدلیل حضور غیر قانونی در عراق اگر کمپ را ترک کنند به زندانهای عراق خواهند افتاد و چندین سال را در آنجا خواهند گذراند، و به دنبال آن به ایران فرستاده خواهند شد، جائیکه در آنجا دادگاهی و مجازات میشوند. با آوردن افراد بشکل غیر قانونی به عراق و گرفتن مدارک آنها از ایشان، مجاهدین قادر بودند افراد را در آنجا به دام ببندازد."

'RAND; National Defense Research Institute; is a nonprofit research organisation providing objective analysis and effective solution that address the challenges facing the public and private sectors around the world. Its report; titled: ' The Mujahedin-e Khalq in Iraq; A Policy Conundrum 2009' was sponsored by Office of the Secretary of Defense of the United States of America. P: 75. The full report can be found in: <http://www.rand.org/pubs/monographs/MG871/>

x Carroll Stoner and Jo Anne Parke; 'All Gods Children' The Cult Experience Salvation or Slavery?' Chilton Book Company; 1977; P: 158

xi تمام نکاتی که از کتاب خانم مارگرت سینگر گرفته شده است از مرجع زیر گرفته شده:  
Margaret Thaler Singer, Cults in our Midst; Jossey-Bass; A Wiley Imprint; 2003; PP: 266; 274  
xii استیون حسن در کتاب «مبارزه با کنترل فکری فرقه های» میگوید: "یکی دیگر از مشکلات اعضا سابق فرقه ها اینستکه از طرف فرقه دچار تعقیب، تهدید، شکایت قانونی، اخاذی، و دستبرد به خانه هایشان و حتی مرگ میشوند. بخصوص اگر فرد مشکلات و آنچه که در فرقه گذشته است را علنی کند. از آنجا که گروه معتقد است که هر کس آنرا ترک نماید دشمن است، همواره ریسک آن وجود دارد که یک اتفاق بدی برای فرد جاشده بیفتد."

Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: 179

xiii Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: xiii

xiv Robert Lindsey, "2 Defectors from People's Temple Slain in California," The New York Times (Feb 28, 1980), A16. Cited from: Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: 104

xv Steve Allen, Beloved Son: A Story of the Jesus Cults (New York:Bobbs - Merrill Company, incl, 1982), 192 - 193 Cited from: Steven Hassan; 'Combatting Cult Mind Control; Park Street Press; 1988; P: 104

xvi هر گاه که صحبت از نشریه میشود منظور نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران است که بطور خلاصه نشریه نامیده میشد و در واقع اسم دیگری بود برای نشریه مجاهد، هر زمانی که به یک دلیل سیاسی سازمان مایل نبود نشریه مجاهد را منتشر سازد.

xvii شاگرد جلاّد عنوانی است که مجاهدین به یکی از اعضا سابق شورای مرکزی خود داده اند که اسم وی را قبلاً در اطلاعیه شورای مرکزی در سال 1364 صفحه 33 شماره 47 به عنوان عضو شورای مرکزی سازمان اعلام نموده بودند.

xviii Arifa Akbar, "Human torches mark protest; 10 Iranian exiles become fireballs, two die martyrs," The Independent, July 2, 2003.

xix [http://www.hrw.org/legacy/backgrounder/mena/iran0505/1.htm#\\_Toc103593125](http://www.hrw.org/legacy/backgrounder/mena/iran0505/1.htm#_Toc103593125) last visited on 16<sup>th</sup> July 2009